

مسلمانان مغرب زمین و آینده اسلام

نویسنده:

طارق رمضان

مترجم:

دکتر سیدرضا افتخاری

از انتشارات دانشگاه آکسفورد

رمضان، طارق
مسلمانان مغرب زمین و آینده اسلام / نویسنده طارق رمضان؛
مترجم رضا افتخاری. - مشهد: بامشاد، ۱۳۸۵.
۲۸۰ ص.

شابک: ۷-۳۰-۸۲۲۴-۹۶۴
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. اسلام و غرب. ۲. اسلام - تجدید حیات فکری. ۳. اسلام -
بررسی و شناخت. الف. افتخاری، رضا، مترجم. ب. عنوان.
م ۷۱۴ ر ۴۸ / ۲۹۷ BP ۲۲۹ / ۲ / ۹ م ۵



نشر بامشاد

مشهد: صندوق پستی ۳۳۵۴-۹۱۳۷۵ همراه: ۹۱۵۳۱۴۳۹۹۲

نام کتاب: مسلمانان مغرب زمین و آینده اسلام

نویسنده: طارق رمضان

مترجم: دکتر سیدرضا افتخاری

نوبت چاپ: اول

چاپ: دقت

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۹۰۰ تومان

شابک: ۷-۳۰-۸۲۲۴-۹۶۴ ISBN: 964-8224-30-7

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

فهرست مطالب

پیش درآمد	۱۱
مقدمه	۱۵

بخش اول: اصول مرجع

فصل اول: بازگشت به اصول	۲۷
تعالی و اسماء الله	۲۸
انسانیت در وجود «او»	۳۱
وحی: اصول و ابزارها	۳۸
سنخ شناسی نحله‌های فکری	۴۳
گرایشهای تحلیلی	۴۳
شش گرایش عمده	۴۵
فصل دوم: شریعت	۵۵
جامعیت، مطلق، و تحول	۵۸
مصلحت، اجتهاد، و فتوا	۶۳
مصلحت	۶۵
اجتهاد	۷۲
شروط اجتهاد	۷۶
فتوا چیست؟	۷۹
اصل یکپارچگی	۸۳
ایمان، علم، و اخلاق	۸۹

فصل سوم: در غرب «نخستین تلاشها برای اصلاحگری»	۹۷
«نخستین تلاشها برای اصلاحگری»	۹۷
غرب: سرزمین عهد	۹۸
دارالاسلام (سرزمین اسلام)	۱۰۱
دارالحرب (سرزمین جنگ)	۱۰۱
هویت و فرهنگ	۱۱۹
ایمان واحد، عمل واحد، معنویت واحد	۱۲۰
درک متون و شرایط	۱۲۲
آموزش و انتقال	۱۲۳
عمل و مشارکت	۱۲۵
تعلق و وفاداری	۱۳۰
تعلق به امت اسلامی	۱۳۱
تابعیت مدنی در غرب	۱۴۱
مقوله وجدان	۱۴۶
فصل چهارم: جمع بندی	۱۵۵
سرمایه ها و کاستیها	۱۵۶
سرمایه ها (داشته ها)	۱۵۷
کاستیها	۱۶۰
اهداف کلی	۱۶۵
مشارکت	۱۶۷

بخش دوم: حضور و مشارکت

فصل پنجم: «معنویت و عواطف»	۱۷۵
نیاز و مد	۱۷۶

۱۷۹	رهایی نفس
۱۸۳	عبادت ذهن
۱۸۹	فصل ششم: به سوی اصلاح آموزش اسلامی
۱۹۲	معنا و محتوا
۱۹۵	مدارس اسلامی: نوشدارو؟
۱۹۹	جایگزینها کدامند؟
۲۰۷	تولد فمینیسم اسلامی
۲۱۵	فصل هفتم: تعهد اجتماعی و مشارکت سیاسی
۲۱۶	پشت سر گذاشتن تردید و سردرگمی
۲۲۰	پیام اجتماعی اسلام
۲۲۷	احساس حضور
۲۲۷	مسئولیت اخلاقی
۲۲۹	حقوق
۲۳۱	اتفاق
۲۳۲	دنیای نهادها
۲۳۴	مبانی مشارکت سیاسی
۲۳۸	شرایط و محیط
۲۴۰	اخلاق شهروندی
۲۴۲	مقدمات
۲۴۴	صدای بی صدایان
۲۴۹	فصل هشتم: مقاومت اقتصادی
۲۵۲	اصول بنیادین اقتصاد
۲۵۲	چهارچوب اخلاقی: از فرد به سوی جمع
۲۵۶	اصول کلی اقتصادی

۲۶۱	در غرب: آمیزه‌ها و رویکردها.....
۲۶۳	رویکرد جابگزین.....
۲۶۵	فصل نهم: گفتگوی بین ادیان.....
۲۶۷	تفکر اسلامی و گفتگوی بین ادیان.....
۲۶۸	اصول کلی گفتگو.....
۲۷۰	به سوی گفتگوی روشنگر و سازنده.....
۲۷۲	حضور مشترک.....
۲۷۵	فصل دهم: گزینه فرهنگی.....
۲۷۶	ماهیت فرهنگ مسلمانان مغرب زمین.....
۲۷۷	ادامه حیات: انزوا یا تحریم؟.....

مقدمه مترجم

برای مسلمانان زندگی کردن در غرب یک معضل نیست، اما مسلمان زیستن در دل جامعه غربی به معنای عمل به شاعر مذهبی و مشارکت سیاسی در عین حفظ باورهای اسلامی می‌تواند یک معضل باشد. صرف نظر از این مشکل و جدای از مسأله امنیت که دولتهای غربی در تأمین آن به وفور می‌کوشند، مشکلات دیگری نیز وجود دارد: انتقال آموزه‌های اخلاقی و عملی اسلام به نسلهای جدید، موضوع آموزش عمومی در مدارس، روابط اجتماعی در جامعه به عنوان یک خرده فرهنگ، موضوع تابعیت سیاسی، و امثال آن. به اعتقاد نویسنده کتاب پاسخگویی به این نیازها و سامان بخشیدن به زندگی معنوی مسلمانان مغرب زمین یک حرکت اصلاحگری اجتماعی همه جانبه و کمک فکری و علمی علما و فقهائ مسلمان را اقتضا می‌کند. جوان مسلمانی که در آمریکا زندگی می‌کند و از یک سو شهروند این کشور محسوب شده و از سوی دیگر خود را با همه مسلمانان روی زمین برادر و همدل می‌داند، اگر برای اعزام به منطقه جنگی عراق یا افغانستان که آمریکا تحت عنوان نبرد با تروریسم به اشغال خود در آورده است، فراخوانده شود، چه باید بکند؟ کدام یک اولویت دارد، حفظ حقوق شهروندی و ادامه حیات سیاسی و فردی، در جامعه‌ای که به هر حال به آن تعلق دارد، یا خودداری از درگیر شدن در جنگ با برادران و خواهران مسلمان خود در سوی دیگر جهان؟

طارق رمضان به عنوان یک متفکر مسلمان نوگرا و در عین حال ارزشمند، در صدد پاسخگویی به این پرسشها برآمده است. پس از انتشار کتاب «مسلمان بودن و مسلمان زیستن در غرب» در سال ۱۹۹۹، اکنون، در سال ۲۰۰۵ با کتاب «مسلمانان مغرب زمین و آینده اسلام» به طرح مقوله‌هایی در زندگی مسلمانان غربی و سایر جوامع اسلامی روی آورده است که تاکنون کمتر اندیشمندی (به ویژه در بین متفکرین مسلمان) جرأت پرداختن به آنها را به خود داده است. بی جهت نیست که حتی برخی از مراکز فرهنگی مغرب زمین به او لقب «مارتین لوتر کینگ مسلمانان» داده‌اند.

بنابر این، طرح راهکارهایی نظیر ارائه یک برنامه آموزشی اسلامی نوین که در مراکز عمومی و با روشهای جدید نوجوانان قابل اجرا باشد، تلاش برای منطبق ساختن برنامه آموزش

عمومی مدارس با آموزه‌های اسلامی برای نسل‌های جدید مسلمانان مغرب زمین، اجتهاد و تلاش فکری برای پاسخگویی به نیازهای مسلمانان مغرب زمین و استفاده آنها از امکانات زندگی غربی و برخورداری از ضرورت‌های اولیه حیات انسانی نظیر مسکن، و تلاش در جهت حفظ ارتباط جوانان و نوجوانان خانواده‌های مسلمان با سنتها و ارزشهای اسلامی و پرهیز از تحلیل رفتن در دل فرهنگ غالب غربی، اندیشه‌هایی است که طارق رمضان از آنها سخن می‌گوید و جوامع اسلامی، دولتهای مسلمان، به ویژه علما و فقهای مذاهب را به همکاری و همفکری در این زمینه فرامی‌خواند. آنچه مسلم است این که، جمعیت مسلمانان بر اساس سه عامل در مغرب همواره رو به افزایش است، نخست ازدیاد نسل مسلمانانی که در غرب زندگی می‌کنند، دوم سیل مهاجرینی که از کشورهای آفریقایی و آسیایی به سوی کشورهای غربی جاری است و گرچه گاهی به درهای بسته قوانین سختگیرانه ضد مهاجرت بر می‌خورند اما توقف ناپذیرند، و سوم تعداد روز افزون نو مسلمانانی که عمدتاً از بین مردم کشورهای غربی بوده و به دین هدایت و رستگاری در می‌آیند. پس ضروری است دو تلاش همسو برای آرمانی کردن زندگی مسلمانان در جوامع غربی صورت گیرد: اولاً، علما و متفکرین مسلمان با اجتهاد پویا و تواندیشانه خود به مسائل عدیده‌ای که در ارتباط با زندگی روزمره در جوامع غربی و هم پیمانی مسلمانان با دولتهای غربی که بنا بر ضرورت تبعه آنها محسوب می‌شوند، پاسخ گویند. و ثانیاً، دولتها و جوامع اسلامی با سر لوحه قرار دادن اندیشه گفتگوی ادیان و تمدنها و در پیش گرفتن سیاستهای خردمندانه و متکی به نفس و به دور از خود باختگی و از موضع عزت و مصلحت همزیستی ادیان را به ویژه در جوامع غربی فراهم آورند.

ضمن قدردانی از گامی که مدیریت محترم انتشارات بامشاد در جهت ترجمه و نشر این کتاب برداشته و در مسیر اعتلای اندیشه دینی اسلام در دنیای امروز تلاش خود را آغاز کرده است، این اثر را به تمامی اهل تفکر و اندیشه و علمای اسلامی (اعم از شیعه و سنی) تقدیم کرده و امیدواریم با تلاش همه جانبه فکری در مسیر یاد شده، مسلمانان مغرب زمین و مسلمانانی که از هر کجای زمین به غرب می‌روند، خود را در خانه خویش احساس کنند، نه در غربت غربی.

والسلام علی من اتبع الهدی

سید رضا افتخاری

آبانماه ۱۳۸۵

پیش درآمد

بازگشت به آغاز

روزی به آغاز بازخواهیم گشت. حتی دورترین گذرگاهها به درون منتهی می شود، کاملاً به درون، به خلوت خودی، به خلوت میان خود ما و «خود» ما (به مکانی که دیگر در آن جز خداوند و «خود» ما کسی نیست). پائولو کوئیلو در رمان «کیمیاگر» خود یکی از قدیمی ترین و عمیق ترین آموزه های صوفیه (عرفای اسلامی) را به تحریر کشیده است. برو، در دنیا سفر کن، ببین، حقیقت را و راز حیات را بجوی (هر جاده ای تو را به این احساس آغاز رهنمون خواهد شد: نور، رمز، در مکانی در خفا، که تو از آنجا آغاز کرده ای). در مسیر خود به سوی انتهای جاده نمی روی، بلکه به سوی آغازش می روی؛ رفتن، بازگشتن است؛ یافتن، باز یافتن است. «برو!... باز خواهی گشت». پارادوکس آشکار تجربه روحانی این درس است که تلاش پیوسته ما، اجتهاد، که به منظور تطهیر، کنترل، و رها سازی قلب خود به آن پایبندیم، در نهایت، جز همنوایی با عمیق ترین سطح وجودمان (فطرت) نیست (آنجا جرقه ای است که می جهد، جایی که خداوند در ابتدا در قلب ما دمیده است، آنجا وجدان ما با وجودمان در آمیخته و به آن آرامش (سلام) می بخشد. آرامش شناخت، آرامش تسلیم (سلام الاسلام) در عمق خود، یک رهایی است. خداوند، «الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملاً...»^(۱). مرگ، زندگی، تجربه ها، ناملایمات، درد و رنج، تنهایی، همچون خوشی و شادی، درسهایی بسیارند که در مسیر این همنوایی می آموزیم. زخمها، جداییها، اشکها، در کنار لبخندها،

چیزی می‌گویند: اگر در غفلت به سر برید، بر شما خواهند تاخت؛ اگر با خدایید شما را رهبری و هدایت خواهند کرد. به کجا؟ پس از آن به کجا؟ به سوی او، به سوی شما، نزدیک به او در شما. چنین است زیباترین و دشوارترین درس اسلام: خدا را تنها با بازیافتن فطرت خود می‌یابی، و اصل فطرت تو تنها چیزی است که می‌تواند تو را از ظواهرش رهایی بخشد... «من» باید به بیرون بنگرد تا «من» دیگری را کشف کند: چنین است معنای زندگی. ناملایمات تو را نه به سوی محدودیت‌هایت، که به سوی ریشه‌ات می‌کشد، جایی که «نیاز به او» در آن ریشه دارد. سختیها تو را به عقب باز خواهد برد، چه بخوای چه نخواهی، به سوی آنچه هستی، به سوی گوهری که تو را از آن آفریده است. تبعیدگاهی که خانه تو خواهد بود.

روزی مردی نزد رابعه عدویه گفت: «هزار دلیل بر وجود خداوند یافته‌ام؛ رابعه با گفتن اینکه تنها یک حجت بر وجود خداوند دارد و همین یکی او را بس است، راه سخن بر آن مرد بست. مرد پرسید: «کدام حجت؟» رابعه گفت: «اگر در بیابان تنها و دورافتاده باشی و در چاهی سرازیر شوی، به چه کسی رو می‌کنی؟» گفت: «به سوی خداوند». رابعه گفت: «همین حجت برای من کفایت می‌کند؛ پاسخی شگفت، به ظاهر ساده، و حتی ساده لوحانه، که یک عقل‌گرا یا بی‌خدایی درنگ این گفته را تأییدی خواهد گرفت بر آنچه همیشه معتقد بوده است: «خدا پناهگاه فقرا است، امید ناامیدان، یک مرهم، یک مأمّن ساخته ذهن آدمی!».

در ظاهر، تنها در ظاهر... رنجها و ناشناخته‌ها به ظاهر بر ذهن فشار می‌آورند تا پناهی و مرهمی بجوید. برای آنها که از بیرون به این فطرت انسانی می‌نگرند، این منطقی است که عقل ما از آن سخن می‌گوید. سنت اسلامی دقیقاً در نقطه مخالف ایستاده است: ناملایمات زندگی، غم و اندوه، مرگ عزیزان، آدمی را به طبیعی‌ترین حالت وجودی‌اش، به اساسی‌ترین نیازش، باز می‌گرداند. آگاهی به محدودیت او را به نیاز به متعالی، به نیاز به معنا باز می‌برد. خواندن خداوند آرامش بخشیدن به خود نیست (بازیافتن شرایطی است که خداوند از ابتدا از ما خواسته است) جرعه تواضع، آگاهی به ضعف.

پیش چشمان شما کودکی هست... زندگی، وابستگی، ضعف، و معصومیت. با خدا بودن یعنی دانستن اینکه چگونه این حالت را حفظ کنی: پذیرش متواضعانه ضعف، درک وابستگی و نیاز (بازگشتن به سر آغاز). در حقیقت، وسوسه غرور حاوی این اندیشه است که آدمی می تواند از طبیعت خود جدا شود و به دست آوردن خود باوری عقلانی کامل، به حدی که بتواند رنج خود را آزادانه و به تنهایی به دوش کشد. غرور یعنی پای فشردن بر استقلال بیرونی با حفظ مفهوم رهایی در قلب موجود. تواضع یعنی باز یافتن روح نیاز آغازین به او در دل وجود، تا زندگی کردن در استقلال کامل بیرونی. برو!... بازخواهی گشت.

مقدمه

وقتی در سال ۱۹۹۷ کتاب «مسلمان اروپایی بودن: پژوهشی در منابع اسلام در پرتو مضامین اروپایی» را منتشر ساختم، بسیاری از خوانندگان غافلگیر شدند و در برابر رویکردی نسبت به منابع متنی اسلامی (قرآن و سنت) قرار گرفتند که من پیشنهاد کرده، و در تلاش بودم در ارتباط با منابعمان از آنها سخن بگویم. پرسشهای آنان عموماً یک جهت خاص را هدف گرفته بود: در کجا به عمل منتهی می‌شود؟ دلیل این امر نیز آن بود که من گفته بودم این تنها اولین گام است و برای تدوین دیدگاه کلّ و به کار بستن این تأملات در زمینه‌ای عملی کارهای بسیاری باید انجام پذیرد. سالیان گذشته سرشار از تلاش سه‌گانه من بوده است: عمق بخشیدن به تأملاتم درباره منابع، رو در رو قرار دادن آنها با واقعیت‌های مرتبط با موضوع، و تحلیل نیروهای محلی در انطباق با نشستها و تبادل نظر با گروه‌های اسلامی (و بالطبع شماری از همراهان) در اروپا و امریکای شمالی. این امر به من امکان داد کاری را که پنج سال پیش شروع کرده بودم ادامه دهم و آن را در قالب دیدگاهی جهانی‌تر و منسجم از اصول اسلامی، ابزارهای فقهی موجود و شیوه‌های به کارگیری آنها ترکیب نمایم. تلاش مزبور تمامی بخش نخست اثر حاضر را به خود اختصاص داد. من تمامی عناصر مربوط به تأمل در «مسلمان اروپایی بودن» را نیاورده‌ام، اما خود را به آن دسته از عناصر که پیوند مستقیم با هدفم در این کتاب دارند، محدود کرده‌ام: درک بعد جهانی پیام اسلام و برجسته کردن ابزاری که برای زندگی در زمان خود، در غرب، به ما داده شده است، با رعایت مصلحت خود و دیگران. رویکرد پیشنهادی من در سنت اسلامی متجلی است و از دل آن نضج می‌گیرد و برمی‌آید: به این مفهوم، هم

عمیقاً کلاسیک است، و هم نوگرایانه. در آغاز با بررسی قرآن و سنت و روش‌شناسی‌های تدوین شده توسط علما در طول تاریخ علوم اسلامی، کوشیده‌ام بار دیگر خود را درگیر مطالعه این منابع در پرتو زمینه جدید غربی خودمان نمایم؛ با وجود آنکه روش شناختی مورد قبول من صیغه کلاسیک دارد، گاهی در زیر سؤال بردن تعاریف و دسته‌بندیهای خاص و ارائه تعاریفی دیگر تردید به خرج نداده‌ام. به ویژه در زمره پیشنهادها و پاسخهای من این نکته است که هر فردی بی تردید چشم اندازهایی جدید خواهد یافت که امیدوارم مفید واقع گردد. تعهدم به بیان جزئیات در این کتاب آن است که حرکت به سوی اصلاح، که زمانی جزء ذاتی دایره استنباط فقهی در اسلام بود، تنها از درون، آنهم از معبر باورمندی شدید به منابع و منابعهای مطالعه آنها، صورت خواهد پذیرفت. این ضرورتی است که من بر خود تحمیل کرده‌ام.

بخش دوم تحقیق من بر کاربردهای عملی این تأملات در جامعه غربی متمرکز شده است. پرسشهایی اساسی همچون زندگی روحانی، یا آموزش در جوامع صنعتی شده، کم و بیش پسامدرن، و کم و بیش دین زدایی شده، در زمان ممکن، با تلاشی برای نزدیک شدن به موضوع از سه چشم انداز مورد مطالعه قرار می‌گیرند: اصول پژوهش، واقعیت شرایط، و اصلاحاتی که برای مواجهه با چالشهای زندگی در اروپا یا آمریکای شمالی ضروری به نظر می‌رسد. سعی کرده‌ام در هر فصل مراحل یکسانی را دنبال کنم. پی‌گیری بحث با معنویت و آموزش، حضور اجتماعی و مشارکت سیاسی، مقاومت اقتصادی، گفتگوی بین دینی، و معادله فرهنگی برخی از موضوعاتی هستند که احساس کردم باید در این مقطع خاص از تاریخ ما در غرب مورد بررسی قرار گیرند.

در حال حاضر یک انقلاب بالنسبه آرام را در جوامع اسلامی مغرب زمین پشت سر می‌گذاریم: جوانان و روشنفکران کم و بیش به طور فعال در جستجوی راهی برای زندگی مطابق با ایمان خود هستند، در حالی که در جوامعی زندگی می‌کنند که چه بخواهند چه نخواهند جامعه خودشان است. مسلمانان فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، کانادایی و آمریکایی، از زن و مرد، تشکیل یک «شخصیت اسلامی» را می‌دهند که به زودی بسیاری

از شهروندان هموطن خود را شگفت زده خواهند کرد. آنها دور از کانون توجه رسانه‌ها، و تحمل خطرات فرآیند نضجی که بالضروره کند پیش می‌رود، شکل اسلام اروپایی و آمریکایی را ترسیم می‌کنند: معتقد به اصول اسلامی، پوشیده در فرهنگ اروپایی و آمریکایی، و مشخصاً دارای ریشه در جوامع غربی. این حرکت توده‌ای به زودی تأثیری قابل ملاحظه بر اسلام در سراسر جهان خواهد گذاشت: اینها از دید جهانی سازی و غربی سازی دنیای امروز، همان پرسشهایی است که قبلاً از مراکش تا تونس مطرح بوده است. جهانی سازی حاوی یک پارادوکس است و آن اینکه در عین حال که سبب امحاء نقاط مرجع سنتی و قدیمی می‌گردد، نکات مثبت عاطفی هویت را که اغلب در آستانه‌ها و اخوردگی و خودزدایی است، دوباره بیدار می‌کند. جهان اسلام از چنین پدیده‌ای مستثنی نیست: از آفریقا تا آسیا، در سراسر اروپا و آمریکا این نوع رویکرد شدت می‌یابد. استفاده از فرمول سرگی لاتوش^(۱) که «هر آنچه غربی است، ضد اسلام است» با اینکه «اسلام هیچ وجه مشترکی با غرب ندارد» است که مقوله‌هایی نظیر حفاظت نفس، صیانت نفس و حتی تعریف نفس را در برابر «ابر ماشین غرب» پیش می‌آورد. این دیدگاه دو قطبی رواج یافته و به برخی از مسلمانان احساس قدرت، برتری، و مشروعیت در عین یگانه بودن، داده است. اما نه تنها این دیدگاه دو قطبی و ساده انگارانه یک فریب است (و ادعاهای مربوط به توجیه آنها غیر واقع هستند) بلکه قدرتی که می‌بخشد نیز توهمی بیش نیست: در حقیقت مسلمانانی که به این نظریه باورمند هستند، فقط خود را منزوی ساخته و در حاشیه قرار می‌دهند، و گاهی، به واسطه انزوای فزاینده عاطفی، عقلانی، و اجتماعی، حتی منطق نظام غالب را که در نقطه مقابل، قدرتش همیشه باز، مردمگرایانه، و عقلانی به نظر می‌رسد، تقویت می‌کند.

رویکردی که در اینجا از آن سخن می‌گوییم دقیقاً نقطه مقابل نگرش یاد شده است. با شروع بحث درباره پیام اسلام و اصول کلی آن، ابزارهایی را مورد بررسی قرار داده‌ام که قادرند از درون نیرو محرکه لازم برای حرکت اصلاحی و همبسته به سوی شرایط

جدید را فراهم آورند. نیروی تأثیر گذار «اصل پیوستگی» که مبنای است که تمامی ابزارهای قهپی انطباق پذیری به آن وابسته‌اند، بر این حقیقت استوار است که از چشم اندازی کاملاً متضاد برمی آید؛ این حرکت به جای حساس بودن، و تحت سیطره صیانت نفس و بازخوردگی قرار داشتن، و تلاش در جهت همسو کردن خود با آن «دریچه کوچک» در حاشیه یا «به عنوان اقلیت»، باید خود را با همه آنچه مردم پدید می آورند و خوب، عادلانه، و انسانی است (از نظر عقلی، علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ...) یکی بداند. در حالی که شهروندان هموطن از این پیوستگی مسلمانان «در بین ما» سخن می گویند، سؤال برای مسلمانان به چهره‌های مختلف روی می نماید: اصول کلی آنها، به آنان می آموزد که قانون هر چقدر همبستگی و آزادی شعور و عباداتشان را تضمین نماید، در خانه خود هستند و باید دستاوردهای این جوامع را دستاوردهای خود شمرده، و باید برای بهتر کردن آن دست به دست هموطنان خود دهند. نه بازخوردگی، و نه محاط شدن در هویت خود؛ آنچه ضرورت است ورود به گفتگویی معتبر است چنانکه میان گروههای برابر، با همه شهروندان هموطن با رعایت کلیت هسان ارزشهای قابل احترامان، با اراده معطوف به غنا سازی متقابل و در نهایت، تبدیل شدن به همراهانی واقعی در عمل.

من واقفم که این اندیشه‌ها بیم افکن هستند، و برای سؤال کننده‌ای که آنها را از زبان من در یکی از سخنرانیهایم در انگلستان شنیده است تازه و «هجومی» به نظر می‌رسند. بگذارید بگویم که قرائت من از منابع مکتوب و تحقیق از محیط غریبان مرا به سوی وضع دو نظریه اساسی سوق داده است که رد قطعی برخی دیدگاههای عقلانی را نیز در برمی‌گیرد. نخست آنکه، در نظر من نسبت بخشیدن به اصول کلی اسلام برای القاء این اندیشه که ما در حال همنا کردن خود با نظم عقلانی هستیم، ضرورتی ندارد. از دید من، مسأله ما این است که در بایم کلیت اسلام چگونه جمع‌گرایی و باور «دیگری» بودن را پذیرفته و به آن احترام می‌گذارد: نسبت بخشیدن به آنچه به آن اعتقاد دارم یک چیز است، و احترام گذاشتن کامل به اعتقادات دیگران چیزی دیگر. روح پاسمدرنیستی ما را

ناخود آگاه به سوی خلط کردن این دو با یکدیگر سوق خواهد داد. من نمی‌پذیرم: به نام همین کلیت اصول است که به وجدانم گفته می‌شود تا تکثر و نسیت را بپذیرد، و به همین دلیل است که حتی در غرب (به خصوص در غرب)، نباید به وضعیت کنونی خود در قالب «اقلیت» بیندیشیم. به باور من، آنچه جزئی از تفکر ما به نظر می‌رسد، «اقلیت مسلمان»، «حقوق اقلیتها» (یا فقه اقلیت) باید مورد بازبینی قرار گیرد. در صفحات آتی، کمی به این موضوع خواهیم پرداخت. دوم آنکه، من شدیداً از این اندیشه که مسلمانان مغرب زمین باید از نظر عقلانی، سیاسی، و مالی مستقل باشند، دفاع می‌کنم. مسلماً مفهوم این سخن آن نیست که مبادلات و گفتگوها با کشورهای مسلمان باید متوقف شود (بلکه برعکس). ما بیش از هر زمان دیگری نیاز به داشتن فضا برای دیدار و بحث داریم (به ویژه آنکه هنوز از علمایی که زاده و پرورده محیط غربی بوده و بتوانیم به آنان مراجعه کنیم، محروم هستیم). در این دوره انتقال، پیوند میان مسلمانان غرب و مشرق زمین بسیار حیاتی است. منظور اصلی من از مفهوم استقلال آن است که شهروندان غربی دارای اعتقاد اسلامی باید به حال خود بیندیشند، ایده‌های مطلوب برای وضعیت خود ارائه کنند، و دیدگاههای عینی جدیدی پیش رو نهند. آنها باید وابسته ماندن راه هم در سطح عقلانی، و هم در سطح سیاسی و مالی که خطرناک‌تر نیز هست، نپذیرند. اینگونه وابستگی‌ها بدترین اشکال وابستگی‌اند، زیرا سدی بر سر راه کسب تعهد و اصلاحگری، و آزادی دل و ذهن شمرده می‌شوند. به همین ترتیب، من به عنوان یک شهروند، از تأیید واکش استعمارگرایانه موجود در بین برخی دولتها و تحلیلگران سر باز می‌زنم، که می‌گویند باید مسلمانان را در این وابستگیهای کهن (یا جدید) نگه داشت، و در صدند تا «برایشان صحبت کنند»، و نیز با «پدر سالاری» رایج کسانی که به «جوان» مسلمان کمک می‌کنند تا به عنوان محکومینی ابدی در روح خود هرگز بزرگ نشوند، عَلم مخالفت برافراشته‌ایم.

این دو دیدگاه در ارتباط با اصول، در نهایت چیزی جز بازتاب نیروهایی که به آرامی در غرب به عرصه ظهور می‌رسند، نیست. من آگاهانه تصمیم گرفته‌ام به طور خاص به مشکلات امنیت سیاسی که دولتهای اروپایی و آمریکا با آن مواجهند، یا به اسلام

هراسی یا تبعیض اجتماعی نپردازم (نه به این دلیل که این مشکلات را کم اهمیت تلقی می‌نمایم، بلکه از آنرو که اندیشه‌ام مبتنی بر سطوح بالاتری است). تنها از طریق این باور است که مسلمانان غربی می‌توانند به اصول خود مؤمن بوده، و در جامعه‌ای که مسلمانان در آن ابزارهایی برای مواجهه با این مشکلات و اقدام برای حل و فصل آنها خواهند یافت، زندگی کنند. بک حقیقت اساسی و در عین حال غیر قابل قبول آن است که دولتها در ایالات متحده (به ویژه پس از حملات تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱) و اروپا به روابطی غیر احترام‌آمیز و حتی به وضوح تبعیض‌آمیز در برابر ساکنان و شهروندان مسلمان کشورهای خود روی آورده‌اند. تعجبی ندارد که آنان سیاستی امنیتی مشتمل بر نظارت و مراقبت پیوسته در پیش گرفته‌اند: بی‌اعتمادی حاکم است، و تصویر «مسلمانان» غالباً مظنون و مشکوک می‌نماید. تصویر کلی ادراک شده توسط مردم غرب به طور عام چنان منفی نگرانه است که می‌توان آن را اسلام‌هراسی نامید، و این حقیقتی است که بسیاری از مسلمانان در زندگی روزمره خود با آن مواجهند. هر کسی می‌تواند فهرست دشواریها، شکایات، و انتقادهای را به دلخواه کم و زیاد کند. پاسخ من برای تمامی این پدیده‌ها آن است که مصلحان از مسلمانان بخواهیم بر وضعیت برتر خود در دستاوردهایشان و آگاهی به اصول، ارزشها، و مسئولیت‌هایشان باقی بمانند. آنها با ایجاد چشم‌اندازی جهانی از نقاط عطف و اهداف خود، با مطالعه شرایط و هم‌نوایی میان خودشان، به حضور در همه حوزه‌هایی که در بخش دوم این کتاب از آن سخن خواهیم گفت، متعهد می‌گردند. مسلمانان آنچه را شایسته آن هستند به دست خواهند آورد اگر، به عنوان شهروندانی مراقب و مشارکت‌جو حرکت جامعه خود را مورد مطالعه قرار دهند، حقوق برابر خود با دیگران را مطالبه کنند، در برابر هر نوع تبعیض و بی‌عدالتی بایستند، و فراتر از اجتماع خود و آنچه مایه نگرانی خودشان تنها است به همگرایی و مشارکت واقعی بیندیشند. این دستاوردی خواهد بود که ابزارهای امنیت سیاسی، تبعیض، و رفتارهای اسلام‌هراسانه را از کار خواهند انداخته نهایت آنکه، توپ در زمین آنها خواهد بود، مگر آنکه مصمم شوند که برای همیشه در حاشیه بمانند.

این کتاب فقط گامی دیگر است به سوی ساختن شخصیت مسلمان در غرب، و بدون شک در عصر جدید، این آخرین قدم نخواهد بود. ان شاءالله، آثار دیگر نیز این مسیر را به سوی بازگشت به آغاز دنبال خواهند کرد. من متواضعانه سعی کرده‌ام نمای نظری و عملی چشم انداز آینده را ترسیم کنم. می‌خواهم در عمل به این موضوع پردازم، و گرچه پیش از این نیز در همه کشورهای غربی از این دیدگاه سخن به میان آمده است. اما هنوز راهی دراز پیش روی ما است، اما با قبول نیاز خاضعانه به «او» نباید ترسید یا به خاطر نیاز به زمان عذر آورد.

www.ketaboo.ir